

جنگ داخلی آمریکا

Corrik, James A

- سرشناسه: کاریک، جیمز، ۱۹۴۵ - م.
عنوان و نام پدیدآور: جنگ داخلی آمریکا/ جیمز آ. کاریک؛ ترجمه فاطمه حسینی روزبهانی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۱۶۶ ص.: مصور.
فروست: مجموعه تاریخ جهان؛ ۶۳.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۸۶۲-۴
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: *The Civil War, 2003*
یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۵۵
یادداشت: نمایه
- موضوع: ایالات متحده - تاریخ - جنگ‌های داخلی، ۱۸۶۱ - ۱۸۶۵ م - ادبیات نوجوانان
شناسه افزوده: حسینی روزبهانی، فاطمه، ۱۳۶۳ - ، مترجم.
رده‌بندی کنگره: ۹۷۳/۷ ج ۲ ک ۴۶۸/ع
رده‌بندی دیویی: [ج]
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۹۵۱۶۱۱
-

جنگ داخلی آمریکا

جیمز آ. کوریک

ترجمه فاطمه حسینی روزبهانی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Civil War

James A. Corrick

Lucent Books, 2003



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

جیمز آ. کوریک

جنگ داخلی آمریکا

ترجمه فاطمه حسینی روزبهانی

چاپ دوم

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۸۶۲ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 862 - 4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- ۶..... رخدادهای مهم در طول جنگ داخلی آمریکا
- ۹..... پیشگفتار: جنگ بزرگ
- ۱۳..... ۱. در مسیر جنگ
- ۲۷..... ۲. سال ۱۸۶۱: نخستین گلوله‌ها
- ۴۱..... ۳. سال ۱۸۶۲: جبهه شرق
- ۶۱..... ۴. سال ۱۸۶۲: جبهه غرب
- ۷۷..... ۵. سال ۱۸۶۳: پشت جبهه‌ها
- ۹۱..... ۶. سال ۱۸۶۳: نقاط عطف
- ۱۰۹..... ۷. سال ۱۸۶۴: جنگ ادامه می‌یابد
- ۱۲۵..... ۸. سال ۱۸۶۵: شکست و پیروزی
- ۱۴۱..... پسگفتار: عواقب جنگ
- ۱۴۷..... یادداشت‌ها
- ۱۵۱..... برای مطالعه بیشتر تر
- ۱۵۵..... منابع
- ۱۶۱..... نمایه

رخدادهای مهم در طول جنگ داخلی آمریکا

۱۷ سپتامبر: مککلن، لی را در نبرد آنتیتم، نزدیک شارپسبرگ مریلند، شکست می‌دهد.

۲۰ دسامبر:
کارولینای
جنوبی اعلام
انفصال می‌کند.

۲۵ آوریل: نیروی دریایی اتحادیه به فرمان دیوید گ. فراگت نیواورلئان را تصرف می‌کند.

۹ مارس: ماینتور، کشتی زره‌پوش اتحادیه [ایالات شمالی]، و ویرجینیا (مریمک سابق)، کشتی زره‌پوش ائتلافیه، در همپتن رودز ویرجینیا درگیر نبردی با نتیجه برابر می‌شوند.

۱۲ آوریل: با تیراندازی نیروهای ائتلافیه [طرفدار جنوب] به سوی دژ سامتر در بندرگاه چارلزتن کارولینای جنوبی جنگ در می‌گیرد.

۱۸۶۲

۱۸۶۱

۱۸۶۰

۲۳ مارس: استونوال جکسن، ژنرال ائتلافیه، عملیات خود را در دره شیندونا در ویرجینیا غربی آغاز می‌کند.

۲۱ ژوئیه: نیروهای ائتلافیه فاتح اولین نبرد بول ران در ویرجینیا می‌شوند.

۴ آوریل: جورج مککلن، ژنرال اتحادیه، در تلاش برای تصرف ریچموند دست به عملیات شبه‌جزیره می‌زند.

۶-۷ آوریل: نیروهای ایالات شمالی [اتحادیه] به فرماندهی یولیسز س. گرانٹ فاتح نبرد شاپلو در تنسی می‌شوند.

۲۵ ژوئن - ۱ ژوئیه: هنگامی که رابرت ای. لی، ژنرال ائتلافیه، مککلن را در جنگ هفت روزه شکست می‌دهد، عملیات شبه‌جزیره به پایان می‌رسد.

۲۸-۳۰ اوت: لی ژنرال جان پوپ بوب را در دومین نبرد بول ران شکست می‌دهد.

۲۲ سپتامبر: لینکلن اعلامیه آزادی بردگان را صادر می‌کند.

۱۳ دسامبر: لی ژنرال امبروز برنسايد را در نبرد فردریکسبرگ در ویرجینیا شکست می‌دهد.

۲-۴ مه: لی فاتح نبرد چانسلزویل در ویرجینیا می شود.

۱-۳ ژوئیه: لی در نبرد گیتزبرگ در پنسیلوانیا شکست می خورد.

۴ ژوئیه: ویکسبرگ میسیسیپی تسلیم گرانت می شود.

۱۹-۲۰ سپتامبر: برکستون برگ ژنرال نیروهای ائتلافیه فاتح نبرد چیکاموگا در جورجیا

۱۹ نوامبر: لینکلن نطق گیتزبرگ خود را ایراد می کند. می شود.

۹ آوریل: لی در اپوماتوکس
کورت هاوس ویرجینیا تسلیم
گرانت می شود.

۱-۲ آوریل: نیروهای اتحادیه
پیترزبرگ و بعد ریچموند را تصرف
می کنند؛ لی عقب نشینی می کند،
حال آن که دیویس و دولت
ائتلافیه پا به فرار می گذارند.

۳ ژوئن: لی، گرانت را در کولد هاربر
ویرجینیا شکست می دهد.

۸-۱۹ مه: لی و گرانت در
اسپاتسیلویینیا کورت هاوس ویرجینیا
بدون دستیابی به نتیجه قطعی
می جنگند.

۵-۷ مه: لی، گرانت را طی نبرد
ویلدرنس در ویرجینیا شکست
می دهد.

۱۸۶۵

۱۸۶۴

۱۸۶۳

۱۶ ژوئن: گرانت پیترزبرگ - در بیست
مایلی ریچموند - را محاصره می کند.

۲ سپتامبر: شرمن آتلانتا را تصرف می کند.

۱۵ نوامبر: شرمن پیشروی خود را
از میان جورجیا به سمت دریا آغاز
می کند.

۳۱ مارس - ۱ آوریل: فیلیپ شریدن ژنرال اتحادیه فاتح نبرد فایو فورکس در
نزدیکی پیترزبرگ می شود.

۱۴ آوریل: جان ویلکس بوث، لینکلن را در تئاتر فورد به شدت زخمی می کند.

۲۶ مه: ادوارد کنبی ژنرال اتحادیه تسلیم شدن آخرین نیروهای فعال ائتلافیه را می پذیرد.

جنگ بزرگ

هیچ واقعه‌ای در تاریخ ایالات متحده به اندازه جنگ داخلی (۱۸۶۱-۱۸۶۵) توجه آمریکایی‌ها را به خود معطوف نکرده است. جیمز م. مکفرسن تاریخ‌دان اظهار می‌دارد:

پنج نسل گذشته است و این جنگ هنوز با ماست. امروزه صدها انجمن جنگ داخلی آمریکا... و انجمن‌های لینکلن در اوج موفقیت هستند. هر سال هزاران آمریکایی اونیفورم‌های آبی و خاکستری^۱ می‌پوشند... تا نبردهای جنگ داخلی را مجدداً اجرا کنند... مجله‌های تاریخی مشهور و تخصصی به ثبت (به ترتیب زمان) همه... جنبه‌های جنگ ادامه می‌دهند. هر سال صدها کتاب در خصوص این جنگ از مؤسسات انتشاراتی سرازیر و به بیش از پنجاه‌هزار عنوان موجود در این زمینه اضافه می‌شوند و جنگ داخلی را، با اختلافی زیاد (نسبت به موضوعات دیگر) مبدل به واقعه‌ای می‌کند که بیش‌ترین آثار مکتوب را در تاریخ آمریکا به خود اختصاص داده است.^(۱)

بخشی از این جذابیت ناشی از این است که جنگ داخلی آمریکا بزرگ‌ترین و خونبارترین جنگی است که تا به حال در نیمکره غربی به پا شده است. جنگی در مقیاسی استثنایی. تقریباً ۳/۵ میلیون سرباز در دو ارتش خدمت کردند و در حدود ده‌هزار نبرد، درگیری، حمله، محاصره و عملیات دریایی رخ داد. آتش درگیری‌های آن‌ها به آن سوی نیمه جنوبی ایالات متحده، از اقیانوس اطلس تا آریزونا، زیانه کشید و به طرف شمال به پنسیلوانیا و اوهایو کشیده شد. درگیری‌های دریایی نیز در سراسر قلمرو رخ داد. این جنگ اولین جنگ با مقیاس وسیع بود که با سلاح‌های عصر صنعتی انجام می‌شد، جنگ داخلی مصادف بود با تولید مسلسل، تفنگ خودکار، تفنگ دوربین‌دار و رزمناوهای

۱. طی جنگ داخلی آمریکا اونیفورم سربازان اتحادیه آبی و اونیفورم سربازان ائتلافیه خاکستری بود. - م.

زره‌پوش به علاوه یک زیردریایی که عملاً یک کشتی دشمن را غرق کرد. راه آهن برای نخستین بار نقشی اساسی در جنگ ایفا کرد، زیرا قطارها در حالی که تلگراف ارتباط سریع را میسر کرده بود، سربازان و تجهیزات را حمل می‌کردند. دیگر نوآوری‌ها عبارت بودند از: استفاده از بالون برای هدایت آتش توپخانه و بهبود تکنیک‌های جنگ سنگر به سنگر.

سرنوشت ملی

علاوه بر این بیش‌تر جذابیت جنگ داخلی در نتیجهٔ وقوف به این نکته است که این جنگ در تاریخ آمریکا واقعه‌ای بسیار مهم بوده است. در واقع، سرنوشت ایالات متحده در قلب این نبرد قرار داشت. همان‌طور که مکفرسن اشاره می‌کند: «سرنوشت برده‌داری، ساختار جامعه چه در شمال و چه در جنوب،... بقای ایالات متحده... بر شانه‌های آن سربازان خستهٔ آبی و خاکستری‌پوشی که جنگیدند استوار بود.»^(۲) اگر انقلاب آمریکا ایالات متحده را به وجود آورد، جنگ داخلی آمریکا ملت آمریکا را تعریف کرد.

علاوه بر دیگر مسائل، جنگ داخلی آمریکا جنوبِ قدیمی پیش از جنگ را که به شدت وابسته به کشاورزی و با صنعتی محدود تحت نفوذ نخبگان اشرافی بود به کلی از میان برد. دست آخر، به جای آن جامعه‌ای نظیر شمال - با فرهنگی صنعتی و موقعیت‌های بهتر برای همهٔ شهروندان - پدید آمد. با زوال جنوبِ قدیمی عمر برده‌داری در ایالات متحده به سر رسید. پیش از جنگ میلیون‌ها سیاهپوست برده بودند؛ پس از آن همه برده‌ها آزاد شدند.



رابرت اسمولز، برده‌ای که مجبور بود در طول جنگ داخلی آمریکا در ارتش ائتلافی کار کند.

دولت ایالتی و ملی

افزون بر این، از دل جنگ داخلی کشوری یکپارچه‌تر بیرون آمد. پیش از جنگ هر دولت ایالتی معتقد بود که خود، و نه دولت فدرال، بیش‌ترین قدرت را در محدودهٔ مرزهایش دارد. وظایف اصلی دولت فدرال عبارت بود از: وضع تعرفه‌های گمرکی که مالیات بر واردات هستند؛ تأمین بودجه و ساختن آبراهه؛ و تأمین نیروی زمینی و دریایی برای دفاع ملی.

به طور کلی، سیاست‌هایی که بیش از هر چیز بر شهروند عادی تأثیر می‌گذاشت، سیاست‌های شورای محلی و در سطحی گسترده‌تر قوانین ایالتی خاص بود. در واقع، ایالات در برابر هرگونه قانون‌گذاری فدرال که ممکن بود قدرت دولت مرکزی را افزایش دهد مقاومت می‌کردند. آن‌ها به اصلی با عنوان حقوق ایالات استناد می‌کردند که اقتدار هر ایالت را در محدودهٔ مرزهای خود - به استثنای اختیاراتی که قانون اساسی به دولت ملی اختصاص داده بود - به رسمیت می‌شناخت. ایالات حتی مدعی حق انفصال شدند و گرنه اتحادیه را ترک می‌کردند. در آستانهٔ جنگ سال ۱۸۱۲^۱ چند ایالت از نیوانگلند^۲



۱. جنگی که از ۱۸۱۲-۱۸۱۵ بین ایالات متحده و امپراتوری بریتانیا درگرفت. - م.
۲. ناحیه‌ای در شمال شرق آمریکا شامل ایالات مین، نیو همپشر، ماساچوست، کونکتیکت، ورمانت و رودآیلند. - م.

در این اندیشه بودند که چنانچه کشور با بریتانیای کبیر وارد جنگ شود از آن جدا شوند. جنگ داخلی به این تصور خاتمه داد که ایالات، اراضی خودمختاری هستند که هر وقت مایل باشند می‌توانند بیایند و بروند. حالا این ایالات بخش‌های کشوری واحد بودند. و این اتحاد در تغییر عبارت «ایالات متحده هستند»، در سال‌های قبل از جنگ، به «ایالات متحده هست»، در دوران پس از جنگ، منعکس شده است. بنابراین دولت فدرال قدرت مرکزی شناخته شد. مؤلفی به نام راسل ف. وایگلی می‌نویسد: «مسیری دیگرگون به وجود آمده بود. نظام‌های ملی سازمان‌ها بیش از پیش بر پیوندهای سست‌تر... اتحاد - که بر این جنگ داخلی بزرگ مقدم بودند - غلبه می‌کردند.»^(۳)

بهای جنگ

پایان دادن به برده‌داری، نجات ایالات متحده و ایجاد کشوری متحدتر با بهای انسانی سنگینی به دست آمد زیرا قدرت آتش جنگ داخلی بیش‌تر، مهلک‌تر و دقیق‌تر از جنگ‌های پیشین بود. از سربازان شمالی و جنوبی حدود ششصد هزار نفر کشته شدند؛ میزان تلفات این جنگ چهارساله به‌طور متوسط بیش از چهارصد کشته در هر روز بود. ۴۷۰ هزار نفر دیگر هم زخمی شدند که بسیاری از آن‌ها دست و پایشان را از دست دادند.

میزان تلفات آن‌قدر زیاد بود که سرنوشت این همه مردان جوان حتی کسانی را که عملاً شوهر، پدر، پسر، برادر، یا دوستشان را از دست نداده بودند، شوکه و ناراحت کرد. محققى به نام رابرت لیکى اظهار می‌دارد که «یافتن خانواده‌ای که به طریقی آسیب ندیده باشد بسیار مشکل بود، و برای دهه‌ها، حضور کهنه‌سربازهای بدون دست و پا در خیابان‌های شهرها و روستاها... فداکاریشان را به یاد آمریکایی‌ها می‌آورد.»^(۴)

افزون بر تلفات انسانی، ویرانی گسترده جنوب هم بود. در پایان جنگ، مزارع، خانه‌ها و شهرها ویران شده بود و هنگامی که جنوب در پی ساختن جامعه‌ای جدید بر ویرانه‌های قبلی بود، فقر همه‌جا به چشم می‌خورد؛ حتی بین مزرعه‌دارانی که زمانی متمول بودند. اما در سال ۱۸۶۱ هنگامی که کشور در آستانه فروپاشی بود این خسارات هنوز به بار نیامده بود.

در مسیر جنگ

مسائل و موضوعاتی که منجر به جنگ داخلی آمریکا شدند، متعدد و دیرینه بودند و از شیوه‌های متفاوت زندگی در ایالات شمالی و جنوبی نشئت می‌گرفتند. همان‌طور که ایگلی می‌نویسد: «نیروهای جنگ داخلی... نیروهایی ایدئولوژیک بودند که به دلیل تعهد به باورها و ارزش‌های جوامع خود درگیر جنگ شدند.»^(۵)

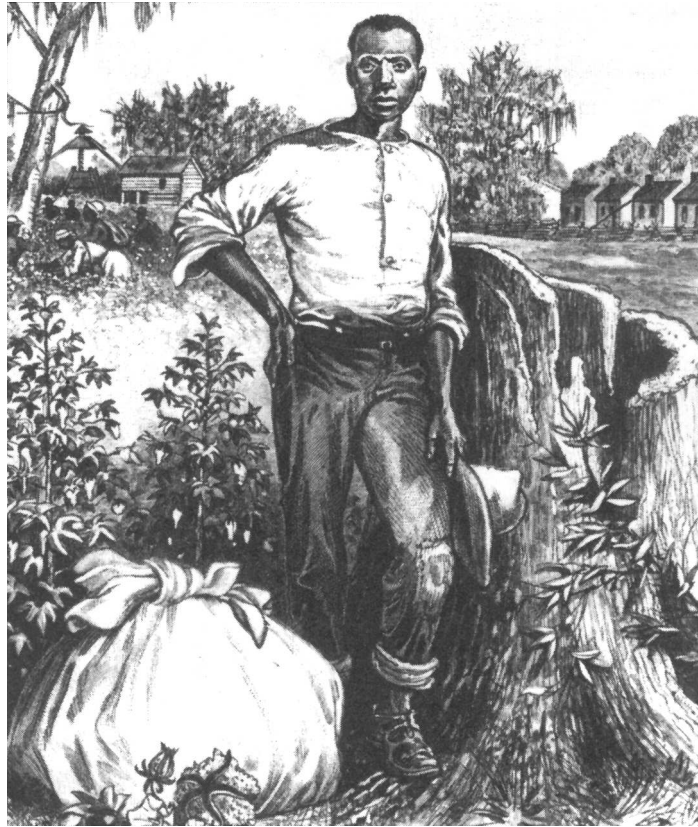
مزارع و کارخانه‌ها

تقریباً سرتاسر جنوب، منطقه‌ای زراعی با تعداد کمی کارخانه بود. محصولات عمده این منطقه پنبه و تنباکو بود که به ایالات شمالی و اروپا می‌فروختند.

با وجود این‌که شمال مناطق زراعی وسیعی داشت به شدت صنعتی نیز بود. در واقع مقدار زیادی از پولی که کشاورزان جنوبی از فروش محصولاتشان به دست می‌آوردند، صرف خرید ابزارآلات کشاورزی، پوشاک و سایر تولیدات از کارخانه‌های شمالی می‌شد. اقتصاد صنعتی شمال در مقایسه با اقتصاد روستایی جنوب می‌توانست نیازهای جمعیت بسیار بیش‌تری را - ۲۳ میلیون شمالی در مقابل نه میلیون جنوبی - تأمین کند. به گفته اموری م. تامس تاریخ‌دان: «جنوب... کم‌تر از نصف جمعیت شمال، کم‌تر از نصف مسافت خط آهن، کم‌تر از یک سوم سرمایه بانکی و کم‌تر از یک‌دهم بازده تولیدی شمال را داشت.»^(۶)

برده‌داری

با این همه هیچ مسئله‌ای بیش از مسئله برده‌داری باعث اختلاف میان این دو ناحیه نشد. یک سوم جمعیت جنوب شامل حدوداً ۳/۵ میلیون سیاهپوست می‌شد که تقریباً همه آن‌ها



برده‌ای سیاهپوست از جنوب با بقچه‌ای پر از پنبه کنار پایش ایستاده است.

برده بودند. اکثر این برده‌ها در زمین‌های وسیع کشاورزی یا کشتزارها جان می‌کنند. برخی خدمتکار خانه بودند اما اکثریت آن‌ها در مزارع کار می‌کردند، زمین را هموار می‌کردند، شخم می‌زدند، می‌کاشتند و درو می‌کردند.

برده‌ها گران‌قیمت بودند و تعداد اندکی از سفیدپوستان جنوب توان خرید آن‌ها را داشتند. در واقع، بیش‌تر ۳۵۰ هزار برده‌دار برآورد شده کم‌تر از پنج برده داشتند. تنها ۱۸۰۰ نفر از آن‌ها که همگی مزرعه‌دار بودند، بیش از صد برده داشتند. با وجود این اکثر سفیدپوستان جنوب طرفدار برده‌داری بودند، کشاورزان خرده‌پا، همان‌طور که مؤلفی به نام استیون اِ. وودوُرت اظهار می‌کند:

برده‌داری را ویژگی حیاتی و سودمند نظام کائانات به شمار می‌آوردند. آن‌ها کاملاً موافق این «رسم خاص» جنوب بودند و امید داشتند که خودشان نیز روزی به جرگه برده‌داران بپیوندند.

آن‌ها احتمالاً خویشاوندانی داشتند که برده‌دار بودند و با پیوندهای بسیاری خود را به قشر برده‌دار جامعه مربوط می‌دانستند، به‌ویژه با همان وجه اشتراکشان در سفیدی پوست.^(۷)

بنابراین کسانی که برده نداشتند در این رؤیا بودند که به اندازه خرید برده پول در آورند تا برای تولید کالاهای بیش‌تر به آن‌ها کمک کند؛ محصولاتی که عایدی حاصل از تولید آن‌ها می‌توانست امکان خرید زمین و برده بیشتر را فراهم کند. چنین رونقی دست آخر می‌توانست منجر به ارتقاء آن‌ها به مرتبه بزرگان مزرعه‌داری شود که ثروتشان آن‌ها را به قدرت‌های سیاسی اصلی جنوب مبدل کرده بود.

الگاگران

ایالات شمالی برده‌داری نمی‌کردند و با وجود این که اکثر شمالی‌ها در این اعتقاد جنوبی‌ها به پست‌تر بودن سیاهپوستان سهام بودند، بسیاری هم از برده‌داری نفرت داشتند. در نتیجه در شمال بود که فعالان علنی، معروف به الگاگران، در تلاش برای حذف برده‌داری به‌هم پیوستند.

الگاگران به‌ویژه در جلوگیری از گسترش برده‌داری در غرب رودخانه میسی‌سیپی فعال بودند. جنوبی‌ها نیز به همان اندازه مصمم بودند برده‌داری در غرب پدید آید. بسیاری از جنوبی‌ها بیم داشتند که اگر برده‌داری در این ناحیه ممنوع و بخش‌هایی از آن به‌عنوان ایالات بدون برده‌داری یا آزاد ثبت شود، طولی نکشد که ایالات برده‌دار در اقلیت قرار گیرند و قدرت سیاسی را از دست بدهند.

در واقع، اگر ایالات آزاد به قدر کافی به اتحادیه می‌پیوستند ممکن بود الگاگران بتوانند پایان برده‌داری را در ایالات متحده اعلام کنند.

مصالحه با برده‌داری

جناح‌های حامی برده‌داری و مخالفان آن هیچ کدام نمی‌توانستند در غرب خط‌مشی تعیین کنند. بلکه مجموعه‌ای از مصوبات کنگره، که با مصالحه سال ۱۸۲۰ میسوری آغاز شد، کوشید منافع هر دو طرف را متوازن کند. مصالحه میسوری، پذیرش میسوری برده‌دار را میسر ساخت. میسوری بخشی از اراضی غربی خریداری شده از فرانسه در خرید

سال ۱۸۰۳ لویزیانا^۱ به شمار می‌آمد و عمدتاً جنوبی‌ها ساکن آن بودند.

برای حفظ توازن ایالات آزاد-برده‌دار، ایالت مین مخالف برده‌داری نیز پذیرفته شد. به علاوه، این مصالحه اراضی باقی‌مانده را به اراضی برده‌دار و آزاد تقسیم نمود که خط فاصل آن از مرز جنوبی میسوری تا غرب امتداد می‌یافت. شمال این خط، به استثنای میسوری، آزاد بود و همه ایالات جنوب برده‌دار بودند.

در سال ۱۸۴۸ جنگ آمریکا و مکزیک ناحیه غربی جدیدی به کشور افزود. توازن ایالات برده‌دار-آزاد با پذیرش تکزاس (برده‌دار) و کالیفرنیا (آزاد) حفظ شد، اما کنگره، عوض امتداد دادن خط مرزی پیشین به سمت غرب، طی مصالحه سال ۱۸۵۰ تصمیم گرفت به مجمع قانون‌گذاری ارضی اجازه دهد تا در باره آزاد یا برده‌دار بودن رأی دهد.



هریث تابمن، از رهبران الغاگر، به عده زیادی برده کمک کرد تا از طریق شبکه‌ای به نام راه‌آهن زیرزمینی فرار کنند.

کنگره در سال ۱۸۵۴ در نتیجه فشار استیون آ. داگلس، سناتور ایالت ایلینویز، لایحه نبراسکا-کانزاس را تصویب کرد که مصالحه میسوری را لغو نمود. اگرچه داگلس مخالف برده‌داری بود، می‌خواست مهاجران مقیم را به اراضی کانزاس و نبراسکا بکشاند. این

۱. تا پیش از سال ۱۸۰۳ لویزیانا بخشی از امپراتوری غربی فرانسه عهد ناپلئون بود. اما با از دست رفتن منافع فرانسه در لویزیانا، ایالات متحده این ناحیه را با پرداخت بهایی در حدود پانزده میلیون دلار از دولت فرانسه خریداری کرد. - م.

الغاگران جنوبی

«دلایلی که مانع توسعه و رونق جنوب شدند، که تجارت‌مان و دیگر فعالیت‌های مشابه را به گونه‌ای تحقیرآمیز تضعیف کردند؛ بسیاری از مردمان را در... تنگدستی و جهالت فرو بردند، سبب شدند اقلیتی اندک مغرور و ستمگر شوند...؛ وابستگی خفت‌بار به ایالات آزاد را به ما تحمیل کردند؛ ما را تا اعماق وجودمان بدنام کردند و حمله انتقاد ملل روشنفکر و متمدن قرار دادند - همگی خاستگاهی مشترک دارند... برده‌داری!

از میان اهالی جنوب هم کسانی با برده‌داری مقابله کردند. هیتون ر. هلپر اهل کارولینای شمالی یکی از آن‌ها بود. این نکته را در این گزیده از کتاب او با عنوان بحران قریب الوقوع جنوب، منتشر شده به سال ۱۸۵۷، می‌توان دید:

پرورش یافتن در میان رسم برده‌داری، اعتقاد به نادرست بودن آن چه در نظر و چه در عمل و درک و لمس تأثیر وحشتناک آن بر افراد، اجتماع‌ها و ایالات، ما (هلپر) را بر آن می‌دارد وظیفه خود بدانیم... نهایت تلاش مجدانه‌مان را برای سرنگونی و الغای آن به کار بندیم! به این ترتیب، الغاگر هستیم؟ بله!... به معنای واقعی کلمه. ما نه تنها حامی ممانعت از برده‌داری در اراضی این سرزمین هستیم... در این‌جا قاطعانه اعلام می‌کنیم که خود را حامی الغای بی‌درنگ و بی‌قید و شرط آن در هر ایالت می‌دانیم... هر جاکه هم‌اکنون وجود دارد.»

دو منطقه در بخش آزاد ناحیه قدیمی و خریداری شده لوویزiana قرار داشتند. آرزوی داگلس این بود که بیش‌تر مهاجران مثل هر ایالت جدید دیگری مخالف برده‌داری باشند. آرزوی او به حقیقت نپیوست. کانزاس، به‌طور خاص، مبدل به میدان نبردی خونین شد جایی که موافقان و مخالفان برده‌داری یکدیگر را گاه تک‌تک و گاه در نبردهای شدید می‌کشتند. این ایالت خیلی زود به «کانزاس خون‌آلود» معروف شد.

درد اسکات

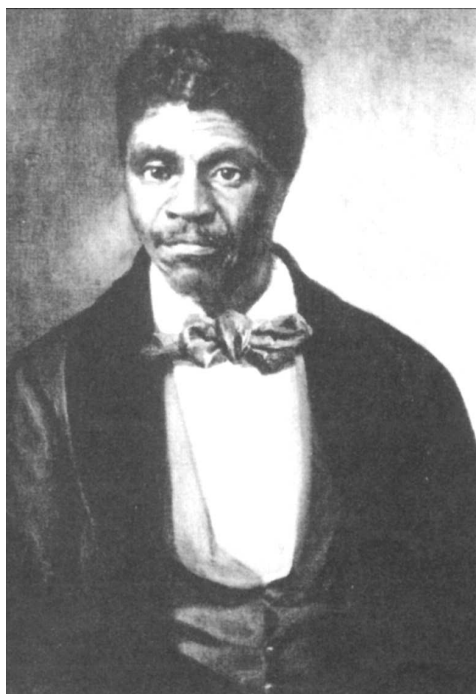
با بالاگرفتن درگیری در کانزاس، پرونده‌ای سر از دیوان عالی کشور درآورد که به برده‌داران حقوق افزون‌تری داد. در دهه ۱۸۴۰ جان امرسن، جراح ارتش، برده خود درد اسکات را در

مأموریت‌های مختلف به نقاط آزاد ایالات متحده می‌برد. سرانجام اسکات را به میسوری، جایی که همسر امرسن زندگی می‌کرد، فرستادند. اسکات در آن‌جا، بر این اساس که در اراضی مینسوتای آزاد زندگی می‌کرده است، تقاضای آزادی کرد.

او پس از شکست دادخواهی‌اش در دادگاه‌های ایالتی میسوری، در سال ۱۸۵۷ فرصت یافت مقابل دیوان عالی کشور از خود دفاع کند. بار دیگر شکست خورد. با این حال، این دادگاه کار خود را به اسکات محدود نکرد. این مرجع عالی قضایی حکم خود را با صدور این فرمان تعمیم داد که دولت فدرال نمی‌تواند برده‌داری را در هیچ نقطه‌ای از اراضی غربی ممنوع کند. این بدان معنا بود که گسترش برده‌داری در هر نقطه‌ای از غرب آمریکا قانوناً ممکن است.

جان براون

حکم درد اسکات مخالفان برده‌داری را خشمگین کرد، تا آن حد که بسیاری از شهرهای نیوانگلند جلساتی برگزار کردند تا در باره جدایی احتمالی ایالاتشان از اتحادیه تبادل نظر کنند. جان براون یکی از طرفداران الغاگری بود که راه‌حلی در سر داشت. هدف براون این بود که بردگان را مسلح و در کوه‌های ویرجینیا و مریلند ایالتی آزاد برپا کند. براون در کانزاس فعال بود و از آن‌جا - در واکنش به حمله سال ۱۸۵۶ مهاجمان طرفدار برده‌داری به شهر لورنس - به همراه برخی از طرفدارانش، سواره، وارد اراضی برده‌داری شدند و پنج مرد را ربودند. با وجود این که هیچ یک از این مردان در تهاجم لورنس دخالت نداشتند، براون بدون توجه به این مسئله هر پنج نفر را کشت.



درد اسکات در سال ۱۸۵۷ در برابر دیوان عالی کشور تقاضای آزادی کرد.

براون به رغم نداشتن نیروی تازه‌نفس، چه سیاهپوست و چه سفید، در شانزدهم اکتبر ۱۸۵۹ حمله‌ای را به اسلحه‌خانه فدرال در هارپرزبری ویرجینیا فرماندهی کرد. هدف او ربودن اسلحه بود، اما این حمله با شکست مواجه و منجر به کشته شدن شش نفر از سکنه شهر و ده نفر از مهاجمان شد. براون دستگیر و به جرم قتل و خیانت به وطن محکوم و در دوم دسامبر ۱۸۵۹ به دار آویخته شد. او از نظر بسیاری از شمالی‌ها قهرمان بود حال آن‌که از نظر جنوبی‌ها جنایتکار به حساب می‌آمد.

آبراهام لینکلن

در همان هنگام که جناح‌های موافق و مخالف برده‌داری در کانزاس و ویرجینیا و در دادگاه‌ها در کشمکش بودند، حزب سیاسی جدیدی با هدف الغا شکل گرفت. حزب جمهوری خواه با خط‌مشی مطالبه غربی بدون برده‌داری، که در سال ۱۸۵۴ از حزب باسابقه‌تر ویگ (لیبرال) انشعبا کرده بود، در انتخابات ۱۸۵۶ نیرویی تأثیرگذار به شمار می‌آمد، گو این‌که فاتح انتخابات ریاست جمهوری جیمز بیوکنن دموکرات بود. جمهوری خواهان در سال‌های باقی‌مانده دهه ۱۸۵۰ حمایت شدند و در نوامبر ۱۸۶۰ کاندیدای آن‌ها، آبراهام لینکلن رئیس‌جمهور شد.

لینکلن سال ۱۸۰۹ در کنتاکی به دنیا آمد و در مزرعه‌ای در ایندیانا بزرگ شد. خانواده او دارای چندانی نداشت و لینکلن پیش‌تر وقتش را صرف کار در مزرعه می‌کرد تا صرف رفتن به مدرسه. او بعدها دریافت که در مجموع بیش از یک سال را در کلاس درس نگذرانده است. سواد و دانش او حاصل کتاب‌هایی بود که از همسایه‌ها و دوستان امانت می‌گرفت. وقتی لینکلن بیست‌ویک ساله بود با خانواده‌اش به ایلینویز نقل مکان کرد، و در آنجا چندین سال به عنوان پرچین‌ساز، خدمه قایق باری، رئیس پستخانه و ارزیاب کار کرد. در سال ۱۸۳۲ به گروهانی از داوطلبان پیوست تا با قبایل سرخپوست سک و فاکس در جنگ بِلک هاک بجنگند. لینکلن که فرمانده گروهان خود شده بود هرگز درگیر جنگ نشد، اما این اعزاز تنها تجربه نظامی او را رقم زد.

لینکلن به مجرد ترخیص شدن از خدمت به گونه‌ای ناموفق در پی انتخابات مجمع قانون‌گذاری ایلینویز بود و سرانجام در سال ۱۸۳۴ کرسی‌ای کسب کرد. او که مصمم بود خود را برای شغل جدید آماده کند، به تحصیل حقوق پرداخت و در ۱۸۳۶ آزمون وکالت را



سربازان فدرال وارد اسلحه‌خانه‌ای می‌شوند که جان براون و همراهان مهاجمش در هارپرزفری
تصرف کرده بودند.

با موفقیت پشت سر گذاشت. سپس به اسپرینگفیلد، مرکز ایلینویز، رفت و دارالوکاله‌ای
بنیاد نهاد که بسیار موفق از کار درآمد و درآمد سالانه‌ای نصیب او می‌کرد که اغلب از درآمد
فرماندار ایالت نیز تجاوز می‌کرد.

در سال ۱۸۴۲ لینکلن با مری تاد ازدواج کرد و از او صاحب چهار فرزند شد که همگی
پسر بودند اما فقط یکی از آنها، رابرت، به بزرگسالی رسید. پنج سال بعد لینکلن به
نمایندگی کنگره انتخاب شد، اما در سال ۱۸۴۸ به دلیل مخالفت با جنگ پرترفدار مکزیک
در انتخابات مجدد شکست خورد و با این تصور که فعالیت سیاسی‌اش به پایان رسیده است
به دارالوکاله‌اش بازگشت.

به سوی کاخ سفید

لینکلن طی چند سال بعدی در حمایت از کاندیداهای مختلفی سخنرانی می‌کرد، اما در پی
قدرت نبود. هنگامی که حزب جمهوری خواه شکل گرفت بی‌درنگ عضو آن شد، زیرا مانند
دیگر جمهوری خواهان وی نیز از برده‌داری بیزار بود. او در سخنرانی‌ای در سال ۱۸۵۴
اعلام کرد:

به دلیل بی‌عدالتی هولناک خود برده‌داری از آن بیزارم. از آن بیزارم زیرا الگوی حکومت جمهوری خواهان را از تأثیر به حق خود بر جهان محروم می‌سازد: دشمنان نهادهای آزاد را قادر می‌سازد تا به گونه‌ای موجه ما را آدم‌هایی مزور بدانند و به استهزا بگیرند؛ سبب می‌شود حامیان راستین آزادی در صداقت ما تردید کنند. و به‌ویژه به این دلیل [از آن بیزارم] که بسیاری از نیک‌مردانی را که در میان ما هستند به مبارزه‌ای علنی با اصول اساسی آزادی مدنی وامی‌دارد.^(۸)

نامزدی لینکلن (برای پست ریاست جمهوری)

«پس از اختتام جلسه در دومین روز (هفدهم مه) ... اشخاصی معدود... ممانعت از نامزدی سیورد را ممکن می‌دانستند. حامیان او... در همه مذاکرات مقدماتی پیروز بودند... آنها بیش از اندازه شادمانی می‌کردند و غرق در امید، با لحن پیروزمندانه، فریاد می‌زدند: «فهرست ایالات را بخوانید.»...

اما پس از نیمه‌شب و پیش از تشکیل جلسه حزب در صبح جمعه [هجدهم مه] کارهای بسیاری صورت گرفت. آن شب صدها نفر... دیده بر هم نگذاشتند. هنری اس. لین [حامی لینکلن] را دیدم... که از اتاقی به اتاق دیگر می‌رود... او با استیصال تلاش می‌کرد هیئت نمایندگی ایندیانا را در حمایت از لینکلن متحد کند. در خصوص دیگران هم در تلاش بود تا نمایندگان اهل ورمانت و ویرجینیا را متقاعد کند که سیورد را تنها بگذارند.

صبح جمعه مردان حامی سیورد عموماً غرق در اطمینان خاطر بودند. جو حاکم مملو از شایعات مربوط به برگزاری جلسه (مبارزات انتخاباتی) شب قبل بود، اما اختلاف... حکایتی قدیمی بود... حامیان سیورد... پس از گردهمایی باشکوهشان که به گونه‌ای فوق‌العاده هماهنگ بود از ستادشان در ریچموند هائوس راهپیمایی کردند... .

با اهمیت‌ترین رأی متعلق به ایالت ویرجینیا بود، که پیش‌بینی شده بود بی‌کم و کاست به نفع سیورد باشد، و حالا این ایالت فقط هشت رأی به او داده بود و به لینکلن چهارده رأی. سپس ایندیانا بیست و شش رأی خود را به لینکلن داد... [در رأی‌گیری سوم با] تغییر چهار رأی... به نفع لینکلن... کار تمام شده بود... هزاران نفر با انرژی‌ای جنون‌آمیز ابراز احساسات کردند.»

روزنامه‌نگاری به نام مورات هالستد این گزارش مطبوعاتی را به جای گذاشته است که به پیروزی لینکلن بر ویلیام سیورد بر سر نامزدی ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه در سال ۱۸۶۰ مربوط می‌شود (برگرفته از کتاب آبی و خاکستری به کوشش هنری استیل کاماجر):

جدایی از اتحادیه

«ایالت کارولینای جنوبی با به دست آوردن مجدد جایگاه برابر و ویژه خویش در میان کشورها بر این باور است... که باید دلایل مستقیمی را که به این اقدام منجر شد اعلام نماید...»

در سال ۱۷۸۷ ایالات نمایندگانی برگزیدند تا... قانون اساسی ایالات متحده را [تنظیم کنند] به این ترتیب، دولتی با اهداف و اختیارات تعریف شده - محدود به دستورات صریح و اگذاری زمین - از طریق توافق مابین ایالات تشکیل شد... ما قائل به این هستیم که در هر موافقت‌نامه [منعقدشده] میان دو طرف یا بیش‌تر، تعهد متقابل است؛ و قصور یکی از طرف‌ها در اجرای بخش مهمی از موافقت‌نامه تعهد را به کلی از دوش دیگری برمی‌دارد... ایالات بدون برده‌داری، به عمد، این موافقت‌نامه مبتنی بر قانون اساسی را نقض و نسبت به آن بی‌اعتنایی کرده‌اند؛ و نتیجه این است که کارولینای جنوبی از تعهد خود معاف شده است... این ایالات [بدون برده‌داری] حق قضاوت در مورد درستی رسوم محلی [ایالات برده‌دار] را مسلم انگاشته‌اند؛ و حقوق مالکیت در ایالات متحده را که قانون اساسی به رسمیت شناخته است، نفی کرده‌اند؛ آن‌ها رسم برده‌داری را غیراخلاقی دانسته و به باد انتقاد گرفته‌اند؛ اجازه تشکیل شدن علنی انجمن‌هایی را داده‌اند که هدف آشکارشان بر هم زدن آرامش... شهروندان دیگر ایالات است. آن‌ها هزاران نفر از برده‌های ما را ترغیب و یاری کرده‌اند تا خانه‌هایشان را ترک گویند؛ و آن‌هایی را که مانده‌اند از طریق قاصد، کتاب و عکس... به شورش تحریک کرده‌اند.»

در بیستم دسامبر ۱۸۶۰ کارولینای جنوبی اعلامیه انفصالی را صادر کرد که در پی می‌آید (به نقل از کتاب پنجاه سند اصلی جنگ داخلی آمریکا به کوشش هنری استیل کاماجر):

در واقع لینکلن معتقد بود که برده‌داری بقای کشور را تهدید می‌کند. او به نقل از کتاب مقدس می‌گفت: «خانه‌ای که در آن تفرقه وجود دارد فرو می‌ریزد.» بر این باورم که این دولت نمی‌تواند برای همیشه به صورت نیمی برده‌دار و نیمی آزاد دوام بیاورد.^(۹)

به رغم این احساسات، لینکلن معتقد بود که در ایالات جنوبی به لحاظ قانونی در مورد برده‌داری هیچ کاری نمی‌توان کرد، زیرا قانون اساسی حقوق ایالتی آن‌ها را تضمین کرده

است. با وجود این اطمینان نیز داشت که به طور قانونی می‌توان مانع ورود برده‌داری به اراضی غربی جدید شد. اگر نمی‌شد برده‌داری را حذف کرد، می‌شد آن را کنترل کرد و دست آخر امکان داشت از بین برود.

لینکلن در سال ۱۸۵۸، تا اندازه‌ای بر اثر حکم درد اسکات، در پی کرسی سنای استیون داگلس دموکرات بود. او در تلاشش ناکام ماند، اما سلسله بحث‌هایی با داگلس توجه افکار عمومی را به او جلب کرد. روزنامه‌های سراسر کشور این بحث‌ها را گزارش و خاطرنشان کردند که لینکلن تا چه اندازه در این چالش‌ها موفق عمل کرده است. او از شهرت جدیدش برای به دست آوردن نامزدی حزب جمهوری‌خواه در سال ۱۸۶۰ و پس از آن برای ریاست جمهوری بهره برد.

انفصال

جنوب انتخاب لینکلن را تهدیدی برای جامعه جنوبی می‌دانست؛ جامعه‌ای که به اعتقاد جنوبی‌ها برای بقا متکی به برده‌داری بود. بنابراین در بیستم دسامبر ۱۸۶۰ کارولینای جنوبی اعلام انفصال کرد. این ایالت برای توجیه انفصال استدلال کرد که قانون اساسی ایالات متحده قراردادی است میان طرف‌های برابر، یعنی چندین ایالت، و چنانچه ایالتی احساس کند طرف‌های دیگر آن پیمان را نقض کرده‌اند، هر آن می‌تواند از آن موافقت‌نامه کنار بکشد. کارولینای جنوبی مدعی بود تلاش مستمر الغاگران شمالی برای پایان دادن به برده‌داری قرارداد مابین ایالات را نقض کرده است. طی یک‌ماه و نیم بعد، شش ایالت جنوبی دیگر - آلاباما، فلوریدا، جورجیا، لوئیزیانا، میسی‌سیپی و تکزاس - از اتحادیه جدا شدند.

به هیچ وجه همه جنوبی‌ها موافق انفصال نبودند. در واقع عده زیادی با الکساندر استیونز از جورجیا هم‌عقیده بودند:

به عقیده من فردی که مطابق قانون اساسی برای آن منصب مهم (ریاست جمهوری) برگزیده شده است، هر که باشد، نمی‌تواند برای جدا شدن ایالتی از اتحادیه دلیلی کافی باشد. باید به قانون اساسی کشور وفادار ماند و باز هم... یاری‌رسان آن بود. اصرار بر مخالفت با دولت... ما را مقصر جلوه می‌دهد... صرف‌نظر از هر سرنوشتی که قرار است گریبانگیر این کشور شود، هرگز اجازه ندهید مردم جنوب به این متهم شوند... که تعهد ملی خود را زیر پا گذاشته‌اند. (۱۰)

لینکلن سخنرانی می‌کند

«به نظر می‌آید میان اهالی ایالات جنوبی این نگرانی وجود دارد که... دولت جمهوری خواه اموال و آرامش آن‌ها را [تهدید می‌کند]... من قصد ندارم، که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در کار ایالاتی که برده‌داری در آن جا مرسوم است دخالت کنم. معتقدم که نه حق قانونی برای انجام این کار دارم و نه تمایلی به آن...»

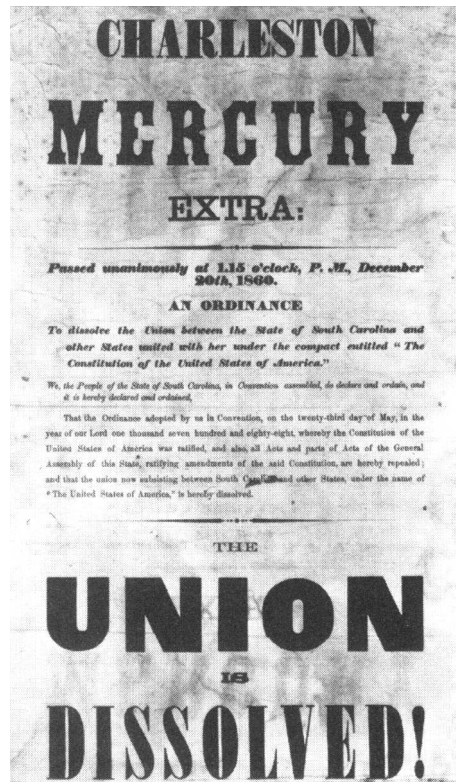
اگر ایالات متحده به معنی واقعی کلمه دولت نباشد، بلکه فقط مجمعی از ایالات باشد که صرفاً خصیلتی قراردادی دارد، آیا تعدادی از طرف‌ها، و نه همه آن‌ها، که این قرارداد را منعقد کرده‌اند، می‌توانند آن را با آرامش فسخ کنند؟ ممکن است یکی از طرف‌های قرارداد آن را نقض کند — به تعبیری آن را زیرپا بگذارد؛ اما آیا لازم نیست که همه طبق قانون آن را فسخ کنند؟...

به همین ترتیب... هیچ ایالتی قانوناً... نمی‌تواند به تنهایی اتحادیه را ترک کند؛ تصمیمات و فرمان‌هایی از این قرار به لحاظ قانونی بی‌اعتبار هستند؛ و اعمال خشونت‌آمیز، در محدوده یک یا چند ایالت، علیه اقتدار ایالات متحده شورش محسوب می‌شود....»

از این رو گمان می‌کنم که... اتحادیه تجزیه‌نشدنی است؛ و در حد توانم مراقب خواهم بود... که قوانین اتحادیه دقیقاً اجرا شوند... امیدوارم که این را تهدید به شمار نیاورند، بلکه فقط عزم آشکار اتحادیه بدانند برای محافظت و دفاع از خود مطابق قانون اساسی.»

صفحه اول روزنامه چارلزنن مرکوری از جدایی کارولینای جنوبی از اتحادیه خبر می‌دهد.

لینکلن در نطق افتتاحیه خود دیدگاهش را در خصوص برده‌داری و انفصال شرح داد (به نقل از پنجاه سند مهم جنگ داخلی آمریکا به کوشش هنری استیل کاماجر):



استیونز به‌رغم این اعتقادات سند انفصال را برای ایالت زادگاهش، جورجیا، امضا کرد. از نظر بسیاری از جنوبی‌ها وفاداری به ایالت بر وفاداری به کشور مرجح بود.

جفرسن دیویس

در فوریه ۱۸۶۱ نمایندگان ایالات جدایی طلب در مونتگومری آلاباما ملاقات کردند و برای ائتلاف ایالات آمریکا قانون اساسی موقت تنظیم کردند. [مفاد] این سند به استثنای به رسمیت شناخته شدن برده‌داری و تأیید حقوق برده‌داران عمده‌تاً از قانون اساسی ایالات متحده گرفته شده بود. به زعم ویلیام سی دیویس تاریخ‌دان «احتمالاً آن‌ها بدون هیچ حس تناقضی بلافاصله پس از مفاد مربوط به برده‌داری، منشور حقوق قدیمی را ضمیمه (پیوست) کردند.»^(۱۱)

این نمایندگان همچنین رئیس‌جمهور، جفرسن دیویس، و معاون رئیس‌جمهور موقت، الکساندر استیونز، را برگزیدند. دیویس هم مثل استیونز در آغاز با انفصال مخالفت کرده بود تا این که ایالت زادگاهش، میسی‌سیپی، اعلام انفصال کرد. رأی دهندگان ایالات مؤتلفه آمریکا در نوامبر ۱۸۶۱ و در اولین انتخابات عمومی این دو مرد را در مقامشان تثبیت کردند. دیویس مانند همتای شمالی‌اش در کنتاکی به دنیا آمده بود، اما در سال ۱۸۰۸. دیویس، برخلاف لینکلن، در امور نظامی و سیاست داخلی بسیار تجربه داشت. او در سال ۱۸۲۸ از آکادمی نظامی ایالات متحده در وست پوینت فارغ‌التحصیل شده بود و تا سال ۱۸۳۵ در ارتش آمریکا خدمت می‌کرد. او در این سال استعفا کرد تا در میسی‌سیپی مزرعه‌دار شود. در سال ۱۸۴۸ واحدی از میسی‌سیپی را در جنگ مکزیک فرماندهی کرد. جنگی که با افتخار در آن خدمت کرد و زخمی شد. دیویس هم در مجلس نمایندگان خدمت کرده بود و هم در سنا و از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۷ وزیر جنگ رئیس‌جمهور فرنکلین پیرس بود. جفرسن دیویس در دهم فوریه ۱۸۶۱ در مقام رئیس‌جمهور موقت به قدرت رسید. آبراهام لینکلن سه هفته بعد در چهارم مارس به قدرت رسید. حالا دیگر زمینه برای کشمکش پیش رو فراهم بود.

سال ۱۸۶۱: نخستین گلوله‌ها

کم‌تر از شش هفته پس از شروع به کار رسمی لینکلن، جنگ درگرفت. در دوازدهم آوریل ۱۸۶۱ نیروهای ائتلافیه به سوی دژ سامتر - که متعلق به اتحادیه بود - در بندرگاه چارلزتن کارولینای جنوبی شلیک کردند. هر دو طرف بلافاصله ارتش‌های خود را تقویت کردند. هیچ یک از دو طرف در باره مدت زمان و هزینه این درگیری چیزی نمی‌دانست. در واقع در سراسر ماه‌های آغازین جنگ، هم شمال و هم جنوب، مطمئن بودند که درگیری کوتاه و کمابیش بدون خون‌ریزی است.

واکنش نسبت به انفصال

واکنش شمالی‌ها به انفصال متفاوت بود. برخی معتقد بودند که باید گذاشت ایالات جنوبی با آرامش جدا شوند. دیگران عقیده داشتند که باید آن‌ها را وادار کرد تا به اتحادیه بازگردند. لینکلن، که حق هیچ ایالتی را برای جدایی به رسمیت نمی‌شناخت، مصمم بود کشور را به هر بهایی از نو متحد کند. او به‌ویژه در نطق افتتاحیه‌اش به روشنی اعلام کرد که برای حفظ یکپارچگی کشور حتی حاضر است با برده‌داری مدارا کند. او همچنین ابراز داشت که در صورت لزوم آماده رفتن به جنگ است. تنها لینکلن چنین نظراتی نداشت. بروس کتن تاریخ‌دان اظهار می‌دارد که «رهبران جمهوری‌خواه میانه‌رو مانند لینکلن در مورد اکثر مسائل اثرگذار بر برده‌داری آماده قدری سازش بودند، اما در خصوص مسئله اتحاد به هیچ وجه کوتاه نمی‌آمدند... آن‌ها قاطعیتی غیرمنتظره نشان می‌دادند.»^(۱۲)

دژ سامتر

اگر لینکلن حاضر بود برای حفظ اتحادیه بجنگد، ائتلافیه ایالات آمریکا هم به همان اندازه

مصمم بودند برای استقلال خود مبارزه کنند. در واقع آنها از پیش خود را جدا از ایالات متحده می‌پنداشتند. ایالات جدایی طلب فقط از اتحادیه جدا نشدند، آنها اموال فدرال از جمله اسلحه‌خانه‌ها، قرارگاه‌های نظامی، سلاح‌ها و تجهیزات بندرگاهی را نیز به همراه چیزهای دیگر - که اکنون آنها را متعلق به ائتلافیه ایالات آمریکا می‌دانستند - گرفتند. هرچند بیش‌تر این اموال پیش از آغاز به کار لینکلن در اختیار ائتلافیه بود، دژ سامترِ کارولینای جنوبی از این قاعده مستثنی بود.

سامتر بخشی از چهار دژی بود که برای دفاع از چارلزتن در برابر حمله دریایی ساخته شده بودند و دو گروهان توپخانه ایالات متحده را به فرماندهی رابرت اندرسن در خود جای داده بود. اندرسن به‌رغم این که اهل کنتاکی و حامی برده‌داری بود، به اتحادیه وفادار ماند. او با وجود این که توپخانه مؤتلفین در ساحل و سه دژ دیگر او را محاصره کرده بود، از تسلیم کردن سامتر امتناع کرد.

مهیا شدن

«ما شروع کردیم به آماده کردن سربازانمان برای جنگ. همه خانم‌ها را به مکان‌های عمومی فرا خواندیم... چرخ‌های خیاطی را به این مکان‌ها فرستادیم و خانم‌هایی را که به متبخر بودن در برش لباس شهره بودند در این بخش به کارگماردیم و همه خانم‌های شهر [برای دوختن اونیفورم] به خیاط مبدل شدند...»

ما حقیقتاً فکر نمی‌کردیم که جنگی واقعی در راه باشد. بر این عقیده بودیم که وقتی سربازانمان وارد میدان شوند و نشان دهند که بی‌هیچ تردیدی کاملاً حاضر و مایل به جنگیدن هستند، با نوعی حقه نامعلوم پایان تمام مشکلات اعلام خواهد شد... بی‌تردید وجود چنین حسی ناشی از ناامیدی شدیدی بود که بعدها که اوضاع به گونه‌ای دیگر رقم خورد، خود را نشان داد...»

تقریباً همه سربازها یک خدمتکار و کلی قاشق و چنگال همراه داشتند تا آسوده و آراسته در اردوگاه اقامت کنند و در خاتمه هنگامی که باید وارد واشینگتن می‌شدند، که در واقع انتظار داشتند چندان طول نکشد، خودنمایی کنند. در واقع آنها این‌گونه رهسپار شدند و معشوقه‌هایشان دمپایی‌های برودری دوزی شده به آنها دادند.»

پیش از زمستان سال ۱۸۶۱ مردم، چه در شمال و چه در جنوب، برای جنگ مهیا می‌شدند. مری آ. وارد از اهالی جورجیا تدارکات مؤتلفین را چنین توصیف کرده است (برگرفته از آبی و خاکستری به کوشش هنری استیل کاماجر):

آغاز شلیک پیاپی به سوی سامتر

«دوازدهم آوریل - اندرسن [فرمانده سامتر] دست از مقاومت نخواهد کشید... مذاکره‌کننده صلحمان... آمد. به عبارت دیگر آقای چسنت [همسر مری] بازگشت... دل او برای اندرسن سوخت و برای آگاهی از دستورات به رئیس جمهور دیویس - این‌که چه پاسخی به اندرسن بدهد و غیره... تلگراف زد. حالا با دستوراتی دیگر به دژ سامتر بازگشته است.

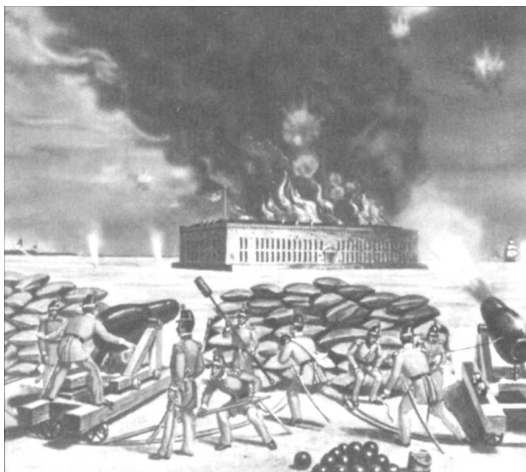
اگر اندرسن شرایط را تا ساعت چهار [بامداد] نپذیرد، دستور این است که به او شلیک شود، تا چهار می شمارم، ناقوس‌های سنت مایکل به صدا در می‌آیند و کم‌کم امیدوار می‌شوم. ساعت چهار و نیم غرش شدید یک توپ [به گوش می‌رسد] از تختخواب پریدم پایین و زانو زدم... دعا کردم چنان‌که هرگز پیش از آن دعا نکرده بودم. در سراسر خانه صدای غوغایی به گوش می‌رسید، صدای تاپ‌تاپ پیاپی... به نظر می‌رسید همه به یک سو می‌شناهند. من هم... رفتم. همه به سمت پشت‌بام می‌رفتند. گلوله‌های توپ منفجر می‌شدند. در تاریکی شنیدم مردی می‌گوید: 'هدر دادن مهمات.' می‌دانستم همسرم در آن اطراف جایی از آن خلیج تاریک در حال راندن قایق است و گلوله‌های توپی که به طرف دژ شلیک و منفجر می‌شدند، آسمان خلیج را پوشانده بودند... بی‌تردید شلیک آغاز شده بود. غرش مستمر توپ به گوش می‌رسید. و چه کسی می‌توانست

بگوید هر رگبار چقدر مرگ و خرابی به بار می‌آورد... .

عجیب آن‌که پس از آن همه هیاهو و اشک‌ها و دعاهای ما، هیچ کس آسیب ندید؛ خشم و هیاهو نشانه هیچ چیز نبود مگر وهم و دام.»

سربازان ائتلافیه با اولین گلوله‌های جنگ داخلی آمریکا دژ سامتر را به توپ بستند.

مری چسنت اهل کارولینای جنوبی شاهد به توپ بسته شدن سامتر بود، و نخستین گلوله‌ها را در خاطرات خود، کتاب خاطراتی از جنوب، چنین توصیف کرده است:



تا اوایل آوریل سامتر به مدت سه ماه در محاصره و محروم از آذوقه بود. در ژانویه آتش توپخانه ساحلی یکی از کشتی‌های اتحادیه را به عقب‌نشینی واداشت و به این ترتیب تلاش برای آذوقه‌رسانی به دژ محاصره شده با شکست مواجه شد. در نهم آوریل با توجه به این‌که دژ کمابیش بدون غذا بود، دولت لینکلن ناوگانی دریایی را با آذوقه و نیروهای کمکی از نیویورک اعزام کرد. به محض این‌که هیئت اعزامی کمکی به مدخل بندرگاه چارلزتن رسید، ژنرال پیرگت. بورگارد، فرمانده مؤتلفین، با خبر از حضور این ناوگان جنگی در ساعت ۴:۳۰ بامداد دوازدهم آوریل سامتر را به توپ بست.

هفتاد توپ در طول ۳۴ ساعت بعد سامتر را به گلوله بستند و خسارت سنگینی به این بنا زدند. سربازان اتحادیه آن‌قدر کم تعداد بودند که از ۴۸ عراده توپشان فقط چندتا را شلیک کردند و شلیک‌های دفاعیشان تأثیر اندکی بر حمله‌کنندگان داشت. عصر سیزدهم آوریل اندرسن تسلیم شد. او و سربازانش اجازه داشتند روز بعد دژ را ترک کنند. همه مدافعان سامتر، به رغم گلوله‌باران و خسارت هنگفت، از این حمله جان سالم به‌در بردند. با این حال حین تخلیه بر اثر انفجار تصادفی مقداری مهمات، دو سرباز کشته و چهار نفر دیگر زخمی شدند.

بحرانی تازه

با گلوله‌باران دژ سامتر تب جنگ هم شمال و هم جنوب را فرا گرفت. شمالی‌ها اصرار داشتند که ایالات جدایی‌طلب را به گونه‌ای قهرآمیز دوباره تحت کنترل دولت فدرال درآورند و جنوبی‌ها آن را اولین تلاش در جنگشان برای استقلال به شمار می‌آوردند که مدت‌ها در انتظارش بودند.

هر دو طرف به فراهم آوردن سپاهیان پر تعداد نیاز داشتند. هنگام به توپ بستن دژ سامتر، ارتش ایالات متحده کم‌تر از هفده هزار افسر و سرباز داشت؛ آن‌ها در پست‌هایی پراکنده در سراسر ایالات متحده و سرزمین‌هایش مستقر بودند. علاوه بر این، درجات ارتش، به‌ویژه میان افسران، به واسطه استعفای بسیاری از جنوبی‌ها کاهش یافته بود. ارتش به تازگی شکل‌گرفته ائتلافیه هم خیلی بیش‌تر نبود. در نتیجه، بخش عمده دو ارتش از داوطلبان و مشمولین تشکیل می‌شد.

لینکلن از ایالت‌ها خواست آن‌قدر سرباز اعزام کنند تا ارتشی ۷۵ هزار نفری تشکیل